

چین به روایت کیسینجر در گفت‌وگو با حسین راسی

ذکاوت و فراست استراتژیک

ملی‌گرایی افراطی چینی، روی دیگر سکه‌ی نومحافظه‌کاری امریکایی



هنری کیسینجر و مائوتسه‌تونگ در سفر ۱۹۷۵م جerald فورد، در رئیس‌جمهور وقت امریکا به چین، فورد و دخترش سوزان در تصویر دیده می‌شوند.

نقش کیسینجر

در استعمار اروپای چین و دنیای غرب

از سال ۱۹۷۲ تاکنون، کیسینجر بیش از چهل بار به جمهوری خلق چین سفر کرده و رابطه‌ای فراتر از یک دیپلمات قابل‌دست‌ساز آن کشور، از زمان ظهور مائوتسه‌دانگ به بعد، برقرار کرده است. چینی‌ها به‌اربابش احترام خاصی قایل‌اند و در بزنگاه‌های حساس و سرنوشت‌ساز با او به مشورت نشستند و توصیه‌های او را به کار بستند. نقش کلیدی او در تبیین و استمرار روابط میان چین و دنیای غرب، به‌ویژه امریکا، غیرقابل انکار است و به جرات می‌توان گفت که توجه او به چین سال‌ها است که از حدود مسوولیت یک دیپلمات زنده‌عمر کرده و به نوعی دلبستگی شخصی تبدیل شده است. کتاب چین، نمره همین دلبستگی است.

محسن آزموه

چین بی‌تردید قدرت نوظهور سده بیست‌ویکم است که روزانه بر اهمیت و عفتش در عرصه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی، نظامی بین‌المللی و... افزوده می‌شود، تا جایی که نه تنها نمی‌توان نقش این کشور را در معادلات بین‌المللی نادیده گرفت، بلکه ضروری است به ابعاد مختلف تاریخی، فرهنگی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و... چین به‌طور جدی توجه کرد تا بتوان در مواجهه با این قدرت انکارناپذیر آگاهانه موضع گرفت. این نکته‌ای است که هنری کیسینجر، نظریه‌پرداز و سیاستمدار برجسته امریکایی از سال‌ها پیش در یافته و کتاب مفصل چین او که حاصل تحقیقات گسترده و سفرهای متعدد به این کشور است، نشانه‌ای آشکار در این زمینه است. خوشبختانه این کتاب با این موضوع مهم، نوآوری‌های چینی‌ها اهمیت یافت و روانی قابل توجهی به همت حسین راسی به فارسی ترجمه شده و نشر فرهنگ معاصر نیز آن را به زیبایی به طبع رسانده است. بر این اساس با مترجم این اثر که خود کارشناس ارشد روابط بین‌الملل است و سال‌ها در این حوزه تحقیق و ترجمه کرده، گفت‌وگو کردیم که از نظر می‌گذرد.

چرا چین؟ چرا هنری کیسینجر در مقام یک سیاستمدار زیر دست و اهل نظر، در میان مناطق مختلف دنیا، به این کشور پهناور در آسیای دور توجه کرده و چرا به سایر نقاط مثل هند یا روسیه یا کوبا یا کشورهای خاورمیانه مثلاً ایران نیز دقت کرده است؟

روز شازنده‌م ماه دسامبر (چندی پیش)، آقای کیسینجر ۹۳ ساله در سخنرانی کوتاهی که در بزرگداشت پنجاهمین سالگرد تاسیوس (NACUSC) «کمیته ملی روابط ایالات متحده و چین» (USCIR) ایراد کرد، اهمیت روابط دو کشور را اینگونه توصیف کرد: «کنته اساسی که باید مدنظر قرار گیرد این است که صلح پایدار و پیشرفت در سر تا سر جهان در گرو (رواوسته به) رغبت و توان ایالات متحده چین در تشخیص و احترام به منافع بنیادی یکدیگر است و اینکه دو کشور بتوانند در صورت لزوم منافع خود را طوری تعدیل کنند که ادامه همکاری بین طرفین امکان پذیر باشد.» این نکته، که بعد از گذشت پنج سال از زمان انتشار کتاب چین، این کشور کامکان از غنای فقه‌های دهنی هنری کیسینجر است، به گمان بنده، اصلی‌ترین دلیل وی برای نگارش این کتاب بوده است.

آیا کیسینجر از نزدیک نیز با چین ارتباط داشته است؟

بیش از چهل و پنج سال پیش، روز نهم جولای ۱۹۷۳، کیسینجر نخستین مقام بلندپایه امریکایی بود که پس از بیست سال قطع رابطه بین دو کشور، به پکن سفر کرد. این سفر، نقطه عطفی در تاریخچه جنگ سرد بود و راه را برای آشتی امریکا و چین باز کرد. نزدیک امریکا و چین که نخستین همکاری‌ها در قالب همکاری‌های اقتصادی و غیررسمی پشت‌پرده‌ها شکل گرفتند، به واسطه مسال‌ها مطالعه و پژوهش در زمینه مسوولیت بین‌المللی دولت‌ها شهرت فراوانی پیدا کرده است. شاید این یادآوری بجا باشد که وی یکی از وکلای خارجی کشورمان در جریان پرونده موسوم به «سکوهاهی نفتی» به شمار می‌آید که علیه دولت امریکا به دادگاه لاهه ارجاع شد. این پرونده از سوی کشورمان و به دلیل حمله امریکا به سکوهاهی نفتی ایران در روزهای پایانی جنگ تحمیلی در دادگاه لاهه مطرح شد. این دادگاه پس از سال‌ها رسیدگی، دست‌آخر اعلام کرد

جوهره اصلی میراث کیسینجر به حساب آرد. دستاوردهای دیگر او در عرصه دیپلماسی، مانند نگاهنامه صلح ویتنام و نه‌جایزه صلح نوبل سال ۱۹۷۳ را نصیب وی کرد. اما دو سال بعد فروپاشید و همچنین سیاست تنش‌زدایی با اتحاد جماهیر شوروی که آن هم دوام چندانی نیاورد و نیز تلاش‌های بی‌ثمری که برای برقراری صلحی پایدار در خاورمیانه کرد، در مقایسه با ابتکار عمل و مهارت دیپلماتی او در چین، ناچیز به نظر می‌رسند. از سال ۱۹۷۳ تاکنون، کیسینجر بیش از چهل بار به جمهوری خلق چین سفر کرده و رابطه‌ای فراتر از یک دیپلمات برجسته با سران ارشد آن کشور، از ابراهیم ظهرو مائوتسه‌دانگ که بعد، برقرار کرده است. چینی‌ها بر این احترام خاصی قایل‌اند و در بزنگاه‌های حساس و سرنوشت‌ساز با او به مشورت نشستند و توصیه‌های او را به کار بستند. نقش کلیدی او در تبیین و استمرار روابط میان چین و دنیای غرب، به‌ویژه امریکا، غیرقابل انکار است و به جرات می‌توان گفت که توجه او به چین سال‌ها است که از حدود مسوولیت یک دیپلمات زنده‌عمر کرده و به نوعی دلبستگی شخصی تبدیل شده است. کتاب چین، نمره همین دلبستگی است.

کیسینجر را بیشتر در مقام یک سیاستمدار واقع‌گرا و عمل‌گرا می‌شناسیم که جز عهده‌داری ستم‌های مهمی چون وزارت امور خارجه ایالات متحده یا مشاور امنیت ملی این کشور، همواره محل مشورت رئیس‌جمهورهای این کشور، از جمله فورد و ریگان بوده است. حالا نگارش کتابی مفصل درباره چین توسط او این پرسش را به ذهن متبادر می‌کند که او چه تخصصی در زمینه چین‌شناسی دارد؟

بدیهی است که نگارش کتابی چنین حجیم و پر محتوا نیازمند موشکافی و شناخت دقیق موضوع و پژوهش ژرف و گسترده پیرامون آن است. از این گذشته، آنچه به این شناخت غنا و ارزش افزوده می‌بخشد، مهارت و تجربه نگارنده در گردآوری، تدوین و آراستن آن در قالب کتابی است که خواننده را مجذوب و حس کنجکاو می‌آورد و از آنکند. به اعتقاد بنده، این کتاب در هر دو زمینه توفیق قابل توجهی یافته است. کیسینجر با رجوع به انبوهی از اسناد و متون معتبر تاریخی و ارتکا به حافظه شخصی خویش از چهل سال تعامل و ارتباط نزدیک با نقش آفرینان اصلی چین و نیز دسترسی به گنجینه‌های کمی نظیری از رونوشت مذاکرات رسمی و غیررسمی پشت‌صحنه، یادداشت‌ها و خاطرات کارشناسان تراز اول و تاثیرگذار روابط بین‌المللی و بر خوردرای از جایگاهی منحصر به‌فرد در متن رویدادهای جاری جهانی، اثری ماندگار و خواندنی خلق کرده است.

کتاب چین به چه زائری تعلق دارد؟ آیا یک دایره‌المعارف راجع به چین است؟ یا از این کتاب‌های آشنائیی با... به تاریخ چین توجه دارد یا جنبه‌های دیگر آن؟

کتاب چین را نمی‌توان در یک زائز مشخص یا قالب‌های متعارف کتاب‌شناسی دسته‌بندی کرد، زیرا عنوان آن، با معیارهای بیاتر و واقعی محتوا و هدف بزگرمی که کتاب دنبال می‌کند، نیست. مراد مولف، آنگونه که خود اواظهار کرده است، شناخت بهتر دیپلماسی و سیاست خارجی این سرزمین پهناور و کهن و نیز درازنای بیست و پنج قرن تاریخ پیوسته و مدون آن است تا بتوان از این راه به درک بهتری از آنچه امروز در چین می‌گذرد،

کیسینجر کتاب چین را با این جمله آغاز می‌کند: «ملت‌هایی که از دیرینه تاریخی برخوردارند، همواره میل دارند خودشان را جاودانه بنمایند و آثار و روایات اصالت و خاستگاه‌شان را ارج بنهند. یکی از ویژگی‌های تمدن چین این است که اساساً نقطه آغازی برای آن نمی‌توان قایل شد. ظهور آن در تاریخ، بیست‌تر ششیه به یک پدیده خودانتظام طبیعی بوده است تا یک «کشور» به معنای امروزی آن». در هیچ کشوری، پیوند با گذشته باستانی و اصول کلاسیک محکم‌تر از چین نیست. برای درک نقشی که ممکن است این کشور در آینده در صحنه جهانی ایفا کند، لازم است نخست به تاریخ طولانی آن رجوع کنیم. چین قرن‌ها با جامعه‌ای که بتواند از نظر اندازه، یا آگاهی و معرفت، در برابرش قدعلم کند، روبه‌رو نشده و در این دوران، چین، خود را «پادشاهی میانه» و «مرکز عالم» می‌دانست، غربی‌ها - مشخصاً اروپایی‌ها و امریکایی‌ها - را «بربر» خطاب می‌کرد و رفتارشان با کشورهای همسایه مانند رعایا و دست‌نشانده‌ها بود. در همین دوران، دولتمردان چین که هم با تهدید یاقیان خارج از کشور و هم با ناقرمائی‌های مدعیان داخلی روبه‌رو بودند، به نوعی اندیشه استراتژیک متوسل شدند که در آن خصلت‌هایی نظیر ترقتند و زیرکی، صبر ووشکیبایی بی‌انتهای میهمان‌نوازی توأم با آیین و مراسم کلاسه‌کننده و حیل‌آموزی به جای دل‌آوری بی‌برده در میدان جنگ، ارزش‌های ستودنی محسوب شده و مورد تشویق و پاداش قرار می‌گرفتند.

آیا مثالی هم می‌توانید در این زمینه ارائه کنید؟ بله، نمونه بارز این پیوند با گذشته، نفوذ و حضور پررنگ اندیشه‌های کنفوسیوسی در سیاست‌گذاری‌های داخلی و خارجی چین است. کیسینجر می‌نویسد: «میراث کنفوسیوس، که پیروانشش را به وحدت و همدلی ترغیب می‌کرد، چیزی شبیه ترکیب کتاب مقدس و قانون اساسی است.» آنگاه با اشاره به فرآزای از نوشته‌های شاعر و فیلسوف هم‌دوران کنفوسیوس، خالق رساله «هنر جنگ» و موسوم به «شان تزو»، می‌گوید گوشه‌هایی از رفتار به ظاهر مبهوم و اسرارآمیز حاکمان چینی را به‌طور کلی و به‌ویژه در جریان دو جنگ کره و ویتنام، روشن کند: «هر تری نهایی، نه در پیروزی در یک‌یک‌نبردها، بلکه در شکست دشمن بدون نیاز به جنگیدن است.» به زعم «شان تزو»، اولویت اول، حمله می‌آمان و کوبنده به استراتژی دشمن بود؛ دوم، حمله به اتحاد و همبستگی او؛ سوم، بپوشش همسگین به نیروهای نظامی‌اش؛ و سرانجام، حمله تمام‌عیار به خاکش؛ «محصارده نظامی، آخرین چاره پیروزی است.» اما این خودشنیگی و حس برتری خواهی که قرن‌ها در «بربارالافتی» رسوب کرده بود، از اوایل قرن نوزدهم تا نیمه قرن بیستم حکومتی چین را دچار زحوت و رکود کرد و کشور را تالیه بر نگاه سقوط و فروپاشی پیش برد. دربار افسون‌زده، نه‌بهدید امپریالیسم اروپایی را ناچیز و بی‌اثر انگاشت و بود و این خود زمینه مساعدی شد تا همان‌هایی که چینی‌ها «بربر» شان می‌خواندند، کشور را عرصه تاخت و تاز خود کنند، غرضش را بشکنند و تحقیرش کنند و ثروت‌های افسانه‌ای‌اش را به غنایم‌زبانان تبدیل کنند.

به‌یاد می‌آید چه روزی اشاره کردید، اما وضعیت در چین امروز چه صورت است؟

چین امروز، پس از گذار از دوران پر تلاطم انقلاب مارکسیست‌ها و مائو و تحمیل هزینه‌های سرسام‌آور آن، از کودت و انزوا بیرون آمده، به ظرفیتهای عظیم انسانی و غیر انسانی خود پی برده و اکنون بمصداق است در صحنه جهانی حضور فعال و نقش آفرین داشته باشد. اما نه چندان آشکارا، خود را نمایانگر و وارث بلا منازع همان ارزش‌های بیگانه و منحصر به‌فرد تاریخی می‌داند و این درست همان ذهنیتی است که رنگ و بوی تهدید دارد و لاجرم خواب را از چشم رقبای منطقه‌ای و همچنین سران کشورهای غربی و به‌ویژه ایالات متحده، می‌رباید. کیسینجر، این ذهنیت را مستکرانه با مقوله «استنناگرایی» پیوند زده و می‌نویسد: «استنناگرایی امریکایی، یک رسالت سیاسی-دینی محسوب می‌شود و امریکا را متعهد می‌سازد که ارزش‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی خود را در سراسر جهان اشاعه دهد. استنناگرایی چینی، اما، اساساً یک مقوله فرهنگی است و از این رو، چین خود را متعهد به تبلیغات دینی یا تبلیغاتی نمی‌داند و مدعی هم نیست که ارزش‌ها و ناهادهای امروزی آن طرفداران زیادی در خارج از مرزهای جغرافیایی‌اش داشته باشند.» این روزها، چین به عنوان دومین اقتصاد بزرگ جهان به‌خروج داد، ماه و قدرتی که به تبع آن به دست آورده، تمایلی به برهم زدن توازن قدرت در منطقه «آسیا-سیسیفیک» نشان نمی‌دهد و انگیزه‌ای هم برای توسعه‌طلبی و کشورگشایی ندارد. نغدغه‌های همین رهبران کشور، استحکام و استمرار توسعه برق‌آسای اقتصادی است که در کمتر از سه دهه کشورشان را عمیقاً متحول ساخته است. اما مدیریت یک نظام پرشتاب اقتصادی که مبتنی بر اصول و قواعد سرمایه‌داری و بازار آزاد عمل می‌کند، زیر چتر یک نظام سیاسی تمامیت‌خواه که سنگینی بار ایدئولوژیک مارکسیستی را هم بر دوش می‌کند، کار آسانی است که گویا هیچ‌کس در این دنیا نمی‌تواند انجام دهد. تا کی ادامه خواهد یافت و پیامدهای غلبه یکی بر دیگری چه دستاوردی برای چین به ارمغان خواهد آرد. از سوی دیگر، از یاد نبریم که فردی کار آمدن دونالد ترامپ در امریکا، ممکن است توازن قدرت در سراسر قاره آسیا مختل شود و اگر چنین شود، به‌طور حتم باید تبعات و پیامدهای سنگین و فراگیری انتظار کشید.

کیسینجر در کنار نظر به‌پردازان برجسته‌های چون جورج کتان و مورگنتا از بزرگان نظر به موازنه قدرت در عرصه نظر به‌های روابط بین‌الملل است. آیا احکام

او به ایالات متحده برای مواجهه با چین در چارچوب همین نظر به می‌گنجد؟ به عبارت دیگر پیشنهاد و نتیجه‌ای که در کتابش ارائه می‌کند، چیست و چه استراتژی‌ها و تاکتیک‌هایی به سیاستمداران کشور متبوعش برای برقراری رابطه با چین ارائه می‌کند؟ کیسینجر ۵۰ سال است که گوششده نظر اتش را به گوش مخاطبان و دولتمردان امریکایی برساند و آنها را متقاعد کند که از راهی که او در اوایل دهه ۱۹۷۰ گشود، منحرف نشوند. این بار، روی سخنش، علاوه بر امریکایی‌ها، با تصمیم‌سازان چینی نیز هست. اگر چه به نظر می‌رسد نسل جدید و متکبر رهبران چین گاه و بیگاه دستور کار متفاوتی را دنبال می‌کنند و به خیزش ناسیونالیسم چینی دامن می‌زنند، اما کیسینجر همچنان امیدوار است و همچنان در تعامل و صلح پایدار سخن می‌گوید. از سوی دیگر، بلندتر شدن صدای شعارهای پوپولیستی در امریکا که خطر «برخاست قدرت سلطه‌جوی چین» را به رخ چینیان می‌کشد، کمکی به تداوم همکاری و تعامل سازنده نمی‌کند. کیسینجر درباره ظهور پررنگ ملی‌گرایان متعصب چینی در ساختار سیاسی آن کشور، که معتقدند ایالات متحده هم اینک در سراسیایی افول قرار گرفته و بر این اساس رویای هژمونی چینی را در سر می‌پروراند و آن را حق مسلم و تاریخی چین می‌داند، هشدار می‌دهد: و با همین تاکید، نگرانی‌اش را از اقدام امریکا جهت توسعه مهارت‌نشدنی توان نظامی‌اش که نومحافظه‌کاران افراطی معتقدند در باره‌ی رویایی اجتناب‌ناپذیر با جمهوری خلق چین ضروری است، ابراز می‌کند و آن را «مصداق کامل تنش آفرینی» می‌خواند. کیسینجر هشدار می‌دهد که اگر جنگ سرد دیگری بین غرب و شرق آغاز شود، «راه پیشرفت برای دست یک نسل از ملت‌ها در هر دوره اقیانوس آرام مسدود خواهد شد» و این زمانی است که ما بیش از همیشه به تعامل و همکاری نیازمندیم تا بتوانیم با چالش‌های بزگرمی از قبیل تکثیر سلاح‌های هسته‌ای، صینات از محیط‌زیست، امنیت انترزی، تغییرات اقلیمی و نظایر آن روبه‌رو شویم.» در ارتباط با واقع‌گرایی کیسینجر، بیجا است اضافه کنیم که او در آخرین کتابش، تحت عنوان «نظم جهانی» می‌نویسد: «من در طول حیاتم شاهد چهار جنگ بوده‌ام که هر کدام با هیجان زیاد و حمایت عمومی آغاز شد، اما مادر هر مورد وادار به عقب‌نشینی یکطرفه شدیم. تست یک سیاست در این است که چگونه پایان می‌گیرد، نه اینکه چگونه آغاز شده است... سیاست خارجی افسانه پیشرفت با پایانی غیرتخش نیست، بلکه فرآیندی بی‌پایان از توازن و نازشایی‌ها است.» «نقل قولی از رساله «صلح جویان» اثر «مانوئل کانت» فیلسوف نام‌شمار، کیسینجر زنگ خطرهایی را به‌صدا می‌آورد: «صلح پایدار و همیشگی، از یکی از دوره‌ها ممکن در جهان برقرار خواهد شد، یا از راه بصیرت و خرد انسانی، یا از طریق جنگ و ستیز و فجایعی آنچنان هولناک که سسر انجاشمن بی‌نست است و راه دیگری جز صلح پیش رو نخواهد بود.»

در پایان به عنوان یک کارشناس روابط بین‌الملل و همچنین مترجم این کتاب ارزشمند، از شما درباره ارزشیای خودتان از این کار کیسینجر می‌پرسیم. آیا به نظر شما نقد یا انتقاد یا کاستی‌ای در ویوگرد کیسینجر به چین مشاهده می‌کنید؟ نقاط قوت آن چیست؟

هنری کیسینجر همیشه یک شخصیت جنجال‌آفرین بوده‌و خواهد بود، بمخالفان زیاد و نیز طرفداران انبوهی دارد. آنچه به یقین می‌توان گفت، این است که وقتی کیسینجر سخن می‌گوید هم موافقان و هم مخالفان گوش می‌سپارند و یادداشت برمی‌دارند. او بر چه‌داران یک مکتب خاص سیاسی است و در این کتاب هم نظرات و عقاید شخصی‌اش را بسدون برده‌پوششی بیان می‌کند. مهم‌ترین نقطه قوت کتاب، به گمان بنده، این است که نگارنده در سرتاسر کتاب به تم اصلی آن که «صلح پایدار در سراسر تعامل و همکاری بین‌المللی، تأمین منابع مشترک است. توازن قدرت» است وفادار باقی‌مانده است. بدیهی است موضوعی به این بزگرمی در یک کتاب نمی‌گنجد. بنده تنها به عنوان فردی که جسارت ترجمه این کتاب را به‌خروج داد، ماه، نقد خاصی ندارم و این مهم‌ر را به صاحب‌نظران و کارشناسان می‌سپارم. البته، تاکنون چندین نقد ارزشمند از این کتاب در نشر به‌های داخلی به چاپ رسیده و منتقد هم اضافه‌کنم که ترجمه کتاب، در نسخه فروردین ۱۳۹۳ نشریه مهر نامه، عنوان کتاب نقلی در زمینه روابط بین‌الملل را کسب کرد و از آن بعد به عمل آمد. افتخار دیگر بنده این است که همین چند ماه پیش، کتاب چین از «سوی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی» به عنوان متن اصلی دروس اصلی «سیاست خارجی قدرت‌های بزرگ» و «تاریخ روابط بین‌الملل معاصر» و در مقاطع کارشناسی و کارشناسی‌ارشد برگزیده شد. از این حیث مطالعه این کتاب برای همه‌کسانی که به روابط بین‌الملل علاقه‌دارند، ضروری است. شناخت ملت ما از این کشور، در اغلب موارد بسیار سطحی است، چرا که تجربه‌های آزاردهنده ما در استفاده از کاله‌های بی‌کیفیت چینی، دآوری ما را از این کشور پهناور که بر حوردار از تاریخ و تمدن کهن است، مخدوش کرده این مایه‌بسی تاسف است.



کتابخانه

مروری بر کتاب حقوق مسوولیت بین‌المللی

پایان فقر مسوولیت

سپهر میرزایی | جو جورج آگامین، فیلسوف ایالتیایی، اعتقاد داشت که «زور» و قوه‌قاهره است که «اتون» را به قانون بدل می‌کند. بسیاری از حقوقدانان نیز به دیدگاه مشابهی باور دارند. به اعتقاد این عده، وجود مفهومی به نام «ضمانت اجرا» است که باعث می‌شود قواعد حقوقی از قواعد اخلاقی تفکیک شوند. به همین دلیل، حوزه «مسوولیت» یکی از بنیادی‌ترین و کاربردی‌ترین حوزه‌ها در نظم حقوقی به شمار می‌آید. حوزه مسوولیت بین‌المللی در نظم حقوقی بین‌الملل نیز چنین جایگاهی دارد. در این حوزه است که مشخص می‌شود، دولت‌ها چه زمانی مرتکب تخلف بین‌المللی شده‌اند و چگونه می‌توان با آنها برخورد کرد. تا پیش از این در زبان فارسی، کتابی که مفصلاً به حقوق مسوولیت بین‌المللی اختصاص داشته باشد، منتشر نشده بود و در نتیجه حوزه مطالعات دانشگاهی در ایران در این زمینه عموماً به بررسی اسناد بین‌المللی همچون پیش‌نویس کمیسیون حقوق بین‌الملل (کن‌فرانسه عمومی سازمان ملل

متحد) محدود بود. حالا، انتشارات قلم سنگلج یکی از مهم‌ترین کتاب‌های جهان در حوزه مسوولیت بین‌المللی را روانه بازار کتاب کرده است. علیرضا ابراهیم گل، استادیار دانشگاه تهران به همراه سلیمک کریمی، حسن خسروشاهی و پریسا روشنگر، کتاب قطور «حقوق مسوولیت بین‌المللی» را که در سال ۲۰۱۳ از سوی انتشارات آکسفورد منتشر شده بود، به فارسی ترجمه کرده‌اند. نویسنده این کتاب، جیمز کرافورد، حقوقدان استرالیایی و قاضی کنونی دادگاه لاهه، به واسطه مسال‌ها مطالعه و پژوهش در زمینه مسوولیت بین‌المللی دولت‌ها شهرت فراوانی پیدا کرده است. شاید این یادآوری بجا باشد که وی یکی از وکلای خارجی کشورمان در جریان پرونده موسوم به «سکوهاهی نفتی» به شمار می‌آید که علیه دولت امریکا به دادگاه لاهه ارجاع شد. این پرونده از سوی کشورمان و به دلیل حمله امریکا به سکوهاهی نفتی ایران در روزهای پایانی جنگ تحمیلی در دادگاه لاهه مطرح شد. این دادگاه پس از سال‌ها رسیدگی، دست‌آخر اعلام کرد

که امریکا در حمله به سکوهاهی نفتی ایران مرتکب تخلف بین‌المللی شده است. کتاب «حقوق مسوولیت بین‌المللی» یکی از کتاب‌هایی است که در قالب مجموعه «مطالعات کمبریج در حقوق بین‌الملل و تطبیقی» منتشر شده است. انتشار کتاب در تقریباً هزار صفحه به خوبی گواه آن است که عموم مباحث مربوط به مسوولیت دولت‌ها در این کتاب مورد بررسی قرار گرفته است. این کتاب در هر بخشی، مملو از نظر به‌های مسوولیت، رویه‌های دولتی، رویه‌های قضایی و اصول مربوط به حقوق بین‌الملل است. جیمز کرافورد، همه این ظرفیت‌ها را به کار گرفته است تا بتواند از عهده توضیح دقیق و روشن بنیادی قواعد نظام مسوولیت بین‌المللی برآید. همانطور که مترجمان در مقدمه مفصل خود بر این کتاب نوشته‌اند: «به‌طور خلاصه، باید گفت که کتاب پیش‌رو، یک دست‌گشاگر کامل درباره کل پروژه مسوولیت بین‌المللی است و بعدی به‌نظر می‌رسد که در سال‌های نزدیک، مجبش را در حوزه حقوق مسوولیت بتوان سراغ گرفت که این کتاب متقاضیان آن

نظری مربوطه، خواننده را هر چه بیشتر با خاستگاه‌ها هر مورد از قواعد حقوقی بین‌المللی که می‌تواند او را در درک غایی این قواعد یاری کند، آشنا می‌سازد. بخش کتاب‌شناسی نیز از سوی خود کرافورد تهیه شده و در ترجمه فارسی عیناً ذکر شده‌اند می‌تواند منبع شناسی مناسبی برای حوزه حیاتی حقوق مسوولیت بین‌المللی دولت‌ها باشد. با وجود آنکه ۴ مترجم، کار ترجمه این کتاب مفصل را بر عهده داشته‌اند اما متن یکدست ترجمه‌شان می‌دهد که مترجمان تلاش کرده‌اند تا به متنی واحد و یکدست وفادار بمانند.

- حقوق مسوولیت بین‌المللی
- جیمز کرافورد
- ترجمه: علیرضا ابراهیم گل، سلیمک کریمی، حسن خسروشاهی، پریسا روشنگر
- تهران: نشر سنگلج
- چاپ اول: ۱۳۹۶
- ۹۹۰ صفحه: ۸۰ هزار تومان

